

بلوغ بیست که روپر اور اسال دشتم پیغام کرد کہ بالفعل این مبلغ را بضروریات خاصه خود و سپاه صرف ناگزین بود چنانکه کربلا برادر والاتیار مقرر کرد و شد که کشکش از خزان و غنائم بسر کار پیشان خاندگر و اولتمه نیز خواهد رسید انشا احمد تعالیٰ بعد از تمام پذیر فتنهم دار اشکوه ولاست پنجاب و کشمیر و کابل یا مندانه ای سلطنت و جهانداری از زانی خواهد شد لائق آنکه از این ریگزد خاطر عاطراً جمیع دشمنی را و تشریف ارزانی فرمائید که بالتفاق و استنطهای ریگزد گیاریں چشم خبیر و مطلب پزگ را که پیش نهاد و هست والا است حسب دخواه اولیاً نے دولت صورت داده آید و سلطان مراد خوش فی الجمله اسلی و تکین یافته از اکبر با طبل کوچ فرو کوفت دیک گز کر و عقب تراز اور دوئے محلی و مسکر و الامنزیل گزید و بندگان حضرت جهان پناہی از گذر ساعی کوچ فرموده منازل پیاگزید و سلطان مراد خوش نیز بحرکت درآمده بفاصله دیک کرده عقب ترازیل می گزید و چون ظاہر قصبه متوجه مفترب خیام گردوں احتمام گشت به آن جانب طبع گردید و دور ترازیل نمود اولیاً نے دولت ابد طراز او ضاع و اطوار حرکات و سکنی اش را بسانین طرفیه اینیقه ریگدی و سچھتی دیده مہنگا مخلوت در خدمت بندگان حضرت جهان پناہی صورت حال بکشوف و صروف گردانیدند و درین دقت که ہنوز کار نا نے عده و مطالب سرگ در پیشست و معامله حسب دل خواه اولیاً نے دولت صورت نیافته ہمچنان ملتوی و ناشخص افواه از مخالفان دولت خاطر خلیفہ شاہ کشور گزی محیت نگزاید و ادا نا نے آن جانب بیشتر موجب ترد و تحوالج خطر اولیاً نے دولت ابد قریں گشت لا جرم مصلحت و دولت قریں اقتصادی آن فرموده که

---

سله نا، بمنفردیات - (ب) بمنفرد + سله (ا) خزان و غنائم (ب) غنائم + سله

آن جانب را می‌گردانند.<sup>۱</sup>

چون راه‌ها برین را بجمع شد و این ماده صواب محظوظ گردید و نخست بر سهوی عقل کاروان بخشی از مقریان و عده‌های دوستی را پیش و فساد و وحدت طبیع بکسری مطابعیت خود آوردند. انجا همراهی ترتیب انجمن مشاورت و گفتوگوش و تدبیر کاری ملک آن جانب را هستند گلیه حضور نمودند و او در آن روز بنابر استنارع ہوا خواهان خیراندیش خویش بعد رسے تاک جسته از این امر پهلوی ساخت و اجابت نفرمود. و آنحضرت پیغمبر تشریف ضروری در منزل توقف فرموده از راه لایه ولشت اهل‌بازار شوق و آرزوهای ملاقات و سمجحت کرده درین باب به بالغه و مستحکم را پنهانیت رسانیدند و هم تدریس مشاورت صفات و مهاتم و دولت را بهانه در میان آورد و طلب فرمودند و چون آن جانب بنابر صاف دلی و صاف درونی اقبال این معنی نموده مستعد سواری شد ہوا خواهان خیراندیش که هنر شما مرا آنچه عذر نموده بودند سه راه شسته معرف و فندا شنید کلین خدمیان را از جانب بند کرده حضرت جهان پناهی و خدغه تمام است، اثاید که فدر رسے اندیشید پاشد و کاران دست برده و پیش‌نیای سود نموده. آن جانب بنابر عشوه شاہد قضا اصله سخن خیراندیشان را بجمع قبل و رضا چاندزاده بند باش آور و کلمه مخفی و ایمه است که بر طبیعت شما غالباً گشته با وجد و عهد و پیمان مولک دیانت ایمان غلط ازان حضرت این بهبه و ایمه و ترد و منظمه را بخاطر راه دادن از طریقی مسلمانی نباشد، با بحمدکاری روز یکم مکفت دگو پسر آمد و حضرت جهان پناهی این مقدمه ایلتوی گذاشت پیشتر متوجه شدن برای سچ و جنپیشیده و ملائم قانون عقل نداشته و تصبه محظوظ تهمید باید توافت پر ختنند و هر روز پیغام می‌زستند و که چون مطلب عده در پیش

سنت بسیاری قدم تو جه پیش نہاد مصلحت کا رکھ فرمائے و بے صلاح و حوابید یہ  
 آں برادر کامگار نامدار شیست امور کی وجہ میں دفعہ تعمیق افتادہ صورت سر انجام دیتے  
 افصالح نئے پذیرہ دو انتظامی تشريعیت کی ای از عمد گذشتہ اگر بنشاہدہ جمال نہایتے فرحت  
 از ملے خوشیں منبع و مسرور سازند ہم باعثت زیدان شراح و ہم موجب پیشرفت کا زخم ہے  
 بود آں جانب از سادہ لوحی تصدیقی ایں احوال نمودہ و متعالات مصلحت آئینہ زیانی آنحضرت  
 راحمل حقیقت کرده تن برصغیر مالک القضا در داد و روز سویم کہ لعنوان سی و شکار کا آخرین  
 ترد او پا خیار نبود بصریب سحر اخراج مید و چا شستگاہ ان زان طرف مراجعت نمودہ درین وقت  
 کہ کارپڑا زان قضا و قدر بادہ ہمیشہ محترم ساختہ بودند نور الدین نام از خواص خودش کر در  
 خدمت ملازمان درگاہ حضرت جہاں پناہی متعال اخلاص و ہوا خواہی عرض مے داد گرم و  
 تند دار از پیش رسیدہ معروضہ اشت کہ حضرت جہاں پناہی رائیکیں مالکاہ آنراستہ و بعض  
 درجوبتہ مالک پدید آمدہ بر پستہ بے آرامی و فرش بے قراری تکیہ فرمودا اندوار و از دوستے  
 شوق درونی و شغفت باطنی ساعت بساعت حضرت رایادے فرمائے درین مہنگاہم بے  
 چجا باز زندگی تر خرامیدہ بر سر حال حجستہ مال حضرت جہاں پناہی رسیدن گنجائیش دار و  
 آں جانب کا زمکنیات و تزویرات اپناستے زمان واصحائی روزگار پس پیگاہ دو ماشنا  
 افتادہ بود تصدیق سخن او کردا از ہماں راہ غسان یکران عزمیت بجانب دولت خاں شاہی  
 جہاں پناہی ضعطف فرمودا تند و تیز راندہ با سعد و دوستے از خدمت گلائی خواصی خود را  
 بپاس نے دار یعنی بار و دلمت شاہ گزدن افتخار رسانید۔ بیحد رسیدن گیہاں ہو شکنندہ بمنظر  
 سلہ رج، دفعہ تعمیق افتادہ (ب) جمال تعمیق + سلہ (ا) ہم باعثت زید مد مٹھ لاؤ اصحاب بونگاہ

اک جناب دلہی باستقبال شناختہ اندر ون سراڈ قابیت دولت خانہ بھائیوں رہنماؤ شدند  
و بتا پڑا نیچ ملائیں اول پیروں دروازہ گذاشتہ تھا اندر ون در آور و نہ رہ و  
آئ حضرت بیز پر دلست و اقبال از پیر تعظیم و احترام پیش آمدہ کر جہا و لفاقتات را از  
اندازہ بے شمار و افزون از حساب تقدیم رسانیدہ اپنے اپنے اشتہ فرشتہ خوشی فرماده  
بخدمت تکمیل خاص بردنہ و صحبت بے اغیار صفات از خلوت گاہ آئینہ فرمایا طرح انداختہ  
و نجت ما حضرے یاد شاہانہ پیش نہیں کرد پس از تناول بیان استراحت محمد گوہانیہ  
و قرار یافت کہ بعد از استراحت قیلوہ با مشورت غنیوں و گلگاش ملکی پیدا زندہ و  
آئ جناب حسب الاشارت بندگان حضرت چہاں پناہی بر فراش پاس پے دراز کشیدہ  
خدمت گلاریں والا شاہی چہاں پناہی بخدمت شش قیام نمودند اغرض از تخلیف استراحت  
آن بود کہ بر اق بکشاید و از خود دور کنند آئ یاد شاہزادہ ساده لوح در فایت بے جوابی  
و بے تسلی بے آنکہ چہرہ صلاح در آئندہ تماں و تفکر مشاہدہ نماید سلح از خود جدا کر وہ بکنارہ  
گذاشت و چون نجت خود بخواہی نکلت رفت بندگان حضرت چہاں پناہی چون پڑی  
کہ یادہ کار خرشد پہنچا اس استراحت اندر ون حرم سرا تشریف بردنہ و ہمیں کہ بدلائے  
و امام بلا غنود با شارہ عالی خواص و خدمت کار پیروی دور شدند پرستارے از دلو  
بر آمدہ شمشیر و سامہ یاق آئ جناب از پہلوش برداشتہ اندر ون بُرد و شیخ میر  
بعضے و یگر منتظر ایں وقت بودند چون حالات مختصرہ نمانہ فی الحال اندر ون در آمدند آن  
جناب از آواز پاسے و صدائے شمشیر شیخ میر و رفیقانش حشم پاک کر وہ طرف صحبت مشاہدہ  
لئے دہم و صحبت پے اپنے اور صفات از خلوت گاہ آئینہ۔ (ب) و صحبت بے غبا و صفات از خلوت گاہ آئینہ ۰

لئے (ج) استراحت، لئے (ج) پرستاشے + لئے (ج) پائے - (ب) بام پائے +

کرده پر خاست و حیرت زده از سلاح و برآق خود نشانه نیافت. و انت که صحبت  
 چیست از روئے نایمیده و بایس لپن سرد برآورده گفت آخربا به چونه درست  
 اخلاص صفات باطن چنیں کرد وید و حق عهد و پیمان درست که قرآن مجید خاصین طرفین  
 بود بجا آوردید، حضرتِ جهان پناهی از پس پرده قمر و دندکه چون ازان برادر عزیز دریں  
 ایام ادامه خارج از شادکد رانه فتنه و فساد و موجب ضرر و عبا و بیه طبیعتی خلائق و  
 خدابی بلاد بود نظورے رسیده و بواسطه انعوا را ضلال و تداوی و پست فطرتی موذی  
 طینه چند که در حواشی بسا بله دولت شما بودند پادشاه و غرور در سر آن چیزیدند  
 کار باید بصیرت و هوش از مشاهده آن حال تحمل بیان جمیعت عباد اسد در پاشه و هن فتوح  
 امور حملکت متعین گشته اند لاجرم بواسطه صلاح مزارج آن برادر و مصلحت ملک و ملت  
 روزی چند آن برادر را پادر دامان صبر و سکون و آرام چیزیدن و گوش رجیعت و حضور  
 بساط افاقت افکنیدن و از دروس ری کن مکن فارغ بودن و از کشاکش زمانه وارستن  
 لازم گردید. والا خدا نکند که در حق آن نور ویده سلطنت و جهانیانی امرے که موجب خطر خاک  
 عزیزیش بود در خاطر خیر خلوک است. بعد الحمد که در تمامی عهد و پیمان اهل خلق و فتوحی  
 راه نیافرته و جان برادر در امان اکهی مصون و مامون است، و ظیفه خرد خوده و ای آن است  
 که مقتضای عی ای ان تکرہ همایشیا و هونیر کلم و عی ای ان تجویشیا و هونیر کلم. درین  
 ضمن محض خیر داشته خون ملاعی سنجا طعام راه نشده، زیرا که در طلاقیت هر چه پیش ساک  
 آید خیر است. انجاه ولی خان و شیخ میر موجب فرمان فران روایت دو ران بجان  
 زمان آن جانب را بر فیل سوار کرده روانه شا به جهانیان مساختند در غاییت سرعت و کمال  
 است تعالی راه نور و مسافت پیگشند و بعضی از ملازمان آن جانب که در ای روز ملائم

رکابش بودند مثل شاهزاد خان که مخصوص پنجه زاری سر افتخار و امیازی از اشت و  
 در مرکس دیگر در همان وقت بیرون گرفتار شده بزندان خواجه بودند ولشکرش که قریب  
 بیست هزار سوار تیخ نین نیزه گذار بودند در آن روز اصلًا برین خادم آنکاه دگشتنند مگر  
 دقت که کار از دست رفته ایں قضیه افسانه روزگار شد انجاه از بے چارگی بدرگاه والارجع  
 آورده در سکب والا نئے شاهی انتظام یا فتنه و مخلص خان بعیط امویش مامور گشته  
 از نقد و حبس و دواب وغیره هر چه بود قابل وکیل و نقیر و قطبیه محمد را تقید قلم آورده به  
 سرکار فیض آشنا رسانیده و فرزندان و تامی اهل حرم سراسته آنچه باید از انجایش  
 روانه دارالخلافت شاه جهان آباد گذاشتند و این ساخته عیرت بخش ندرت از اینبار تیخ  
 چهار مژوال ساخته بیست طهور و صورت و قوع پذیریست اچون خاطر خلیفه شاه عالم مگر  
 بین را دندن بپرسید کشوار کشانه از ترد و تفرقه که از مرکج تلاشی و بدمعاشی سلطان  
 مراد بخش پیدید آمد بود فارغ و جمع گردیده همچنان نصرت و اقبال کوچ بکوچ منازل  
 پیاگشت از طنجه تهضیت اعلام فیروزی انجام کاخ استقلال دارالشکوه برقاک ضهرا  
 قویشته آن چهاب بپاسه ضهرا و ضهرا بدارالسلطنت لامور شتافت و  
 حضرت جهان پناهی پس از قطع منازل سایه لوله ظفران تما بحوالی دارالخلافت شاه جهان  
 آباد میسو طگرانیده بینار تیخ بیزند هم شوال شتم عمارت حضرت آباد از فرنزیول والا شک  
 فرمائے جنت الماء گردید و در روز وطن منزل دلفروز تو قفت فرموده روز سیموم  
 از انجاییات دولت آیات بیست ارتقاء پذیریست و از میان شهر گذشتہ در باغ سرمهید  
 نزول طاہ و جلال اتفاق اتفاق اتفاق و مخلص خان پسر و تامی مخدرات حرم سرے سلطان مراد

بخش را آورد و بز میں بوس والا مشرف گشت، پھل بس اس حقائق مجاہع رسید  
 کے سلیمان شکوه از لکھنؤ بجنایح استعمال ممتاز سنج گردیده آہنگی آن دار د که خود را پر پدر نہ  
 بنابرائی شاپخته خان امیر الامر اسے اذ بیفیگاہ فلافت بخست اختصاص یافتہ بعد ای  
 مامور گشت که در رکاب سخیل حدیقہ مکرام است و جلال سلطان محمد که در اکبر آباد تشریف داشت  
 بولایت میاز دوازدشتا فتح راه عبور بر سلیمان شکوه مسدود سازد و فدائی خان از میان دو آن  
 امره بسوار است ز میں بوس فائز گشت و میصبیح چهار هزار می داشت و دو هزار و پانصد  
 سوار فرستخوار بر افراد شتره بر کاپ طفر انساب سلطان محمد تعین گردیده از پیش گاه  
 نوازش شاهی بعنایت تقاره و انعام اس پ منفذ خود میباشی شده حسب الحکم ہائیون لعینه  
 اینقار بجانب پوتوخو شستافت و این یہ مسافت دناره در عرصه سه رو فرس طک کر ده پیش از  
 وحدل شاپخته خان که بر مرغ عبور سلیمان شکوه تعین بود رسیده بر سر گندم طرح آقام است  
 انداشت و در همان ساعت نوشته باج ہیا در راجہ کمایوں بخان مذکور رسیده کراچی سری نجح  
 با سلیمان شکوه طریقہ اعانت و همراهی مرغی داشته یکی از سخنران خود را بر قاقت و تعین  
 نموده کیا ز گذر دار گذر رانیده از راو نارون بلہ عبور بر سانہ قدائی خان نوشته باج ہیلو  
 را در عرصه داشت خود رسیده بدرگاو والا ارسال داشت و خود رسیده ایلخان شستافت  
 در یک شب بانه روز هشتاد کرد که با پنجاہ سوار در وقت عصر پہر دار  
 رسیده سلیمان شکوه پیش از وصول قدائی خان یا جمعیت ہفت هزار سوار رسیده  
 آن روز برابر آب در موقع جاتری خیام افراسته بعد پیش آن داشت که وقت تمام  
 از آب گزشته و نظمت شب از دامن کوہ بدر داد و شاپخته خان نیز از اکبر آباد بحر کرت و آمد

آوازه آسے آسے او دن نواحی شائع گردید. سلیمان شکوه از رسیدن فدال خان و آوازه  
شائسته خان مذنب گشته بمال عبور نیافت، و لازماً نش که اکثر سادات با مردم یووند  
بواسطه عیال و فرزندان مغلوب جنود هراس گشته ازان خباب جده افی گزیده قریب دو هزار  
کس قدم در راه حقیقت و فانهاده رفاقت ورزیدند. و اینها پر ضرورت مصلحت وقت  
بکوشان سری نگر در آمده از خدمات اخراج قاچاره خود را به منه انداخت، و پر تحقی نشاند  
راجه سری نگر پائین کوه آمده آن خباب را بولایت خویش بردا، قدامی خان کیفیت حال  
بدگاو خلاقق پناه عرضداشت که حسب الحکم آستان بوس اشرف اعلیه گردید. شائسته  
خان نیز مراجعت نموده نزد سلطان محمد در کبر آزاد استافت و از پیش گواه اوزنگ  
جهانیان غضنفر خان بوجود داری میان دو آبه و قاسم خان بحکومت سپه مراجعت را فرا  
رسید شجاعت به زینداری هر دو دار میانی گشته بدان صوب شافت، و حکم هایان نفا  
رسید که فانان مذکور بدان طرف نشسته در مکنه مناسب که مصلحت کارقری باشد  
طرح آقامت اندازند و آینه هوشیاری و بسیاری را به پور رسانند. تا سلیمان شکوه ازان  
کوئه نتواند کسر بیرون کشد و یا اراده فساد را اندازد.

**پائے نهادن حضرت جهانداری پرورنگ سلطنت و کامگاری**

## و فلکهور بعضی و قائم اقبال

**شاوه فیروز مندو خسرو اقبال بلند تا سه روز بارع سرمهندی را از فرنز دل فلادر کش**

نودوس اعلیه داشته روز چهارم کوچ فرمود و با غ آغرا بادا زمین نزول خسرو خجسته نهاد  
پا به سبع شد او یافت و بتاریخ روز جمعه غرة ذوالقعدة مقتله کار باب تنبیح و جداری  
**تقریم مصباح**

### به ساعتی که تو لاکشند بر و تقسیم

اختیار کرد بیو و ند پاسه دولت پراورگ سلطنت و فرمانروائی نهاد و بر سر پر خلافت  
و دارای جلوس فرموده و ضیع و شریف امامی و ادای را به تشریفات و اقامات نواخت  
روزی چند دریں منزل توقف فرموده توجیهات جهان آزادی مجاهات دولت و ایامات  
سلطنت و نسق و نظام امور مملکت بمنزل داشت. و انگاه پاسه در رکاب اقبال  
نهاده بحضور ولایت پنجاب نهضت فرمود، داراشکوه از استماع طنطشه نهضت آنحضرت  
از لاهور بجانب ملستان مشتافت، چون خیر حکمت آن جای بحضور ملستان بعرض  
عالیان محفل والا رسید ولیر خان و قدمائی خان و دیگرینده ماسه عده را با پانزده هزار سوار  
بنکامیشی اور وان ساختند، و در وقت خصت بالعماالت فیل و فلعت مفتخر و مباری  
گشته لک روپیر را اشرفی بجهت موافق پساه که هرا و ایں سرداران تعین شده بود  
بر اشتراکه تیز رفتار بردگی با کرد بعده و هسته ام خانان مذکوره مقرر داشته و خود نیز  
همعنان لفترت قیروزی از دبیل نهشت فرمود. هر روز مقدار پسی کرد و جیبی راه طے کرد  
سایه چتر زنگار بر بلده ملستان مسبو طگرانیدند. چون داراشکوه جلد تراز ملستان گذشت  
پسوبستان گھٹه درآمده بود خیر توجه شاه شجاع بعزیمیت لک سافی و رسیدن آن جای  
نماینده و غبار شورش و فساد ادل دیار بسیگ ختن متواتر شائع گردید، بنابراین افواج قاهره

---

له را آغاز آباد - دب، غرا باده، سله روح، احمد نهاد، یا یه سبیو شدار، دب، چجسته غیاد سبع شد او  
گه (۱) بردگی.

بدنبالِ دارالشکوه سردار و فدائی خان را منصب چهارہزاری امیاز بخشیده بصوبہ داری  
 او و خود حوالداری گرد کپور نداخته بنا بر مصلحت شورش شاه شجاع بدای صوب گیل فروز  
 ما مرگ دانید که بجهنم اس تعالی خود را بدای زمین رساند، و خود نیز بعزم اطفاء نمایر شورش  
 در ف شهر شاه شجاع مراجعت فرموده پس از طی مسافت طلایل لوئے اقبال بر ساحت  
 دلکش نمای دارالسلطنت لاہور گستردہ بارع فیض بخش را بین نزول ہمایوں  
 رشک فرمائے سپہر بوقلمون ساخت سرور دارالمنزل دلفروز عشرت اندر وزیر فرموده  
 نامیت نصرت آیت بجانب دارالخلافت شاه جہاں آبادار قلعه داد نہم بیع الاول شتر  
 نزول اجلال فرموده چهار و ده روز در عمارت دولت خانہ طرح آمامت انداخته بسایر بخشیدم  
 شهر مذکور شتر آیه لوئے عالم کشا بعزمیت محابیہ شاه شجاع بصوبہ مالک شرقیہ  
 برداشت چون سید کاسواز ملازان دارالشکوه قلعہ آبادار استحکام دارہ تحسن گشته  
 بود حسب الحکم اشرف اعلیٰ خان دوران بمحاصرہ آن قلعہ پر داخته مراتب سی و سی هشتم  
 بظہور میرسانید، و شاه شجاع باستدعا نمای سید کاسواز بلده پنهان بال آبادار سید خان  
 دوران از استحکام قریب وصول آن چباب ترک محاصرہ کرده بکورہ مستافت، سید کاسوچوب  
 اشارہ دارالشکوه قلعہ آبادار ملازان شاه شجاع تفویض نموده خود پیروں آمد، شاه شجاع آباد  
 و اموال سلیمان شکوه که دران قلعہ گذاشت بود بارکرده بہ بیکار فرستاده خود در قلعہ شتر  
 بندگان حضرت جہاں پناہی گلبین ریاضی دولت سلطان محمد را بازو الفتخارخان اسلام خاں  
 و دیگران بندگانے با دشای که فریب ده ہزار سوار بودند برآور داشت روان کرده خود بدولت د  
 اقبال بواسطہ بندگی اُردو نمای فخر و نصرت لشکر نصرت پیکر کنار کنار در یاگان طی مسافت

زمرده از راه مکن پورہ قفنون رسید و ازان جایگو ره کھاتم پورستافت چو آں سر زمیں مسکر  
خاقان نصرت تریں گشت، سلطان محمد با فواج خود و خان دوستان و دیگر بندہ مائے دولت  
ابد شان از هر جا که بودند آمدہ بار و دستے گیهان پوری لمبی گردیدند و شاه شجاع بوضع کمبوه که  
از مسکرا اقبال سر کرده فاصله داشت رسیده خیام و خرگاه را برداشت و تهییہ سباب پیکا  
وموار ببرد بہت گماشت، سببے که قدر ای آں الہا بپ نیران قل مقرر بود راجح بحوث  
سلک که پیش ازیں برشاہ شجاع عهد و پیمان داشت و در راه ہوا خواہی بندگان حضرت  
صاحب قران تکامیشی می نمود، بارادہ برہم زدن ہنگامہ دولت خدا و ادانه جمل و بیدائشی  
آخر مائے شب با تمام راجحوتیه از اردوئے معین برآمدہ بصوب اکبر آبادگر بخت نہست  
که چو اسکے کمینز بسجنه برافروزد اگر خالق را سراسر طوفان بازگیرد اطفائے آن از حیز امکان  
پیرون باشد و بالجملہ کاف خرد و تمدن بعد برآمدن از اردو آوازه دراند اخت که شاه شجاع  
از روئے غلبہ و هستیلا بر آن حضرت دست یافت، و راجھوتان بی پسر بدسرشت  
دست غارت، بمال و سباب بندل مائے با دشایی دراز کرده با ہر کرہ دوچار می شدند تاریخ  
می کردند، و فارت کنان می رفتند بلکہ اکثر اسباب و خیمه سلطان محمد نیز بیار غارت  
رفت چو صبح اقبال دید کیفیت آں سیاہ بخت ب عرض خداوند تاریخ و تخت رسیده  
از غارت متعلق و پر مل و عقل کامل و فضل شامل اصلاح اس بے برگرفته عدم وجود آن ٹاپک  
طبیعت متساوی پندشت،

## گفار و محار بپه شاہ شجاع الملک

چو شاہ شجاع مستعد پیکار بود آن حضرت نیز نہات خود بفتح و نصرت بسیدان کا خبر ہے  
سلک را اسے فتنہ، رب رفت دسته دیگر غفران، اب بکرده،

به ترتیب افزایش نظرت استزاج توجیهات آرسته بگماشت. ذوالفعار خان با وہ هزار سوار  
 جوار فوج ہراول را آراش داد و فوج مینه پر دل گھنی رو خدا سلطنت سلطان محمد شکام  
 گرفت، واسلام خان و خان دوران داخل فوج سلطان بودند، و موكب میسره پیشهاست  
 پہا درخان زنیست پذیرفت، و در ہر فوج بچے از سینه و میسره ده هزار دلاور جان باز مستعد  
 مقابلہ بودند. و طرح فوج راست سیف خان با مردم جلو که سه هزار سوار جوان یعنی زن و نیزه  
 گذار بودند، سنت حکم گردانید و چپ ناید و لطفی خان با سه هزار سوار زنیست بخشید، و بندگان  
 حضرت پنهن تفسیس په دلت و ظفر موكب قلب را بین ذات ہمایوں بیان سه کند  
 و ظاریم آگوں رونق بخشید، و عظیم خان یکروز پیش از آغاز صفویت و ترتیب افواج  
 از دکن رسیده داخل اندوئے یہاں پوسے شد درین روز در فوج قول قیام درزید  
 و طرف دیگر شاه شجاع بسیدان کار خواهد کار زار مرتب گردانیده سید عالم  
 با پنج هزار سوار کا طلب موكب مینه را بیار است، و حسن خوشگی فوج میسره را با چهار هزار  
 سوار قائم ساخت، و اسفند یار بیگ با دو هزار سوار در طرح راست قرار گرفت و سید قلی  
 با دو هزار سوار طرح چپ را استحکام ورزید. و شاه شجاع بالله و روی خان و مکرم خان و سید  
 کاسو با وہ هزار سوار فوج قلب را استوار ساخت، درین ہنگام که کوس کرنا کلاز ہر دو طرف  
 غریبو ولزه در زمین دزمیں انداختا پہا در ان معزکه راست سرخوش نشہ تھوڑا جانفشا  
 گشتہ مستعد مقابله گردید از صدائے توپ و لفگ ہسپاں در زیر جانان صاحب نام  
 و لفگ بیانی آغاز کردند، بیک ناگاہ خبر نا ملام کم در افواج قاهرہ با و شاہی شائع شده اکثر سیا  
 و سپا ہدایاں روئے گردانیده را و اکبر ابا دسر کردند، و جوانان که سالہائے دراز دندگی  
 خاقان سرا قزاد سبز بده دکن و جا یہا نئے دیگر تمثیر نایاں زده بودند و جانفشا نیہا کرد

بیشتر سے بدر فتنہ و بندہ ہائے قدیمی بادشاہی نیز سالگیر ایں ملک کپ ناپسندیدہ  
شدند قریب دہ سزا بیل زیادہ اذیں فوجہاً اُراستہ و فیلان علمہا در پیش توزک ساختہ گریزیں  
مے رفتند، دراچپوتان حرام نک کہ برناقت جبوت منگوگر سختہ بودند دست فارت کشاو  
مردم بادشاہی راتما راج مے کونڈا بھاروب نہیں کوئی راتما راج مے رفتند اذ نیز نگی روز گاہر  
فتنہ زاصجت غریب رو بداو، وہیں کہ کیک راچوت یا بونے سوار نیزه در دست گرفتہ جلوہ  
مے شد ایہا با وجود جمعیت لرزان و تسان گشتہ بسان نقش دیباو پیکرو لو اربے جاں و  
بے حرکت مے شدند۔ یک راچوت چندیں قطار پڑ بار از دست سار بان ہمار گرفتہ پیش  
مے انداخت، و مے راندے ٹیچکس رایا رائے آن تہ بود کہ مزادجم آن کافر ملعون مغلوک  
تواند شد، احد سے را از سران کہن سال و مردم معتبر از سالمہ تے دراز ایں قسم صحبت  
غیر نواز ہوش گزار یاد ندار، بالجلاء خبر سرموحش دراکبر آباد و شاہ جہاں آباد سمت شیوع  
پذیر فتنہ تالاہ ہور بلکہ دراکرات و جوانب شہر ہار یافتہ۔ و تازہ تر آنکہ ہر کہ لازم طرف گر سختہ مے  
آمد ایں خبر ناماکم موحش را بصد آب و تاب بیمین مے داو، و چان ظاہر مے کرد گویا  
ایں صحبت ناگوار بچشم خود دیدہ تا بحمد کے کہ شاہ شجعل آن حضرت را ہمراہ خود بالکریا  
مے آردو۔ چوں آن کافر تیرہ بخت باکبر آباد تر و یک تر سید شاہ شخ خان کہ دراکبر آباد  
بر سنت حکومت تکیہ مے زد ایں اراجیت را بحقیقت حل کر دوہ بہ غایت بحضور بشدہ  
دست و پا گم کر دوہ بفکر آن درا فتاو کہ بجا نہیں دکن بدر رو د تازہ تر شیعہ سخت غضبے اعلیٰ  
حضرت نجات یا بدہ درین باب در لصفت شب بفاضل خان پیغام فرستاد و حقوق  
اکسف جاہی را در میال آور وہ با وظیحی شد کہ در خدمت بندگان حضرت در بارہ عظیم

تفصیر آش شفاقت نماید. هن خان خود مند کار داش برسی و تکینش کوشیده گفت  
 ایں چه مفهوم طلب ناخود راه دادن از شیوه اولو الاباب بغايت بعدست - و آن قدر  
 صبر و سخون را کار پایید فرمود که ظلمت شب با خرسد، و انواره روز خنیا چشیں هالم شود، تا  
 مردست که چنین را اعتماد شاید باشد که ازان طرف بر سدا و ازان حاکم این خبر مقصنه صدق  
 و کذب است می تواند بود که این افواه از علیه صدق معرا باشد و قضیه برخلاف ارجیع  
 حسن ظهور پذیرد - حال آنکه با دشای خرد در کوه تحمل و شیر تهور با وجود ظهور حنین صحبت  
 که غیر فرج هر اهل و مهد و دستے در میان میمه و میسره در میدان دیگر کسے نه ماند و از جمله  
 شخصت و هنها دهرا رسواه جسمی تکمیل در گرد و پیش آن شہسوار مختار چلاشت ثبات تدم  
 در زیده نامه حرب و فتال ملتهب و هشته آن حضرت سرمه از جابر نماید همان ثبات  
 و قارس که داشت قیام فرمود و عرصه نبرد از شعله فشانی توپ ضرب ذن چون کوده هد  
 گرم گشته رخت و جود میاز را سوختن گرفت، و از جانب افواج غنیم حسن خوشگلی خاتی  
 چلاشت بکار برده مردانه بر فوج سلطان محمد تافت، و پیش فیل آن شاهزاده تهور و شیر  
 ول کاظمه لبسالت بظهور آورده از ضرب حسامی خل آشامه بیان نصرت که پیش حاب  
 پسرو شیخ ظریف افغان پیر شیخ ابو سید بھکن نیز رستمانه خود را رسانیده و لظر خاقان  
 منظفر جو هر شجاع است خوش بیان شیخ هند ظاهر ساخته در میدان افتد و بدسته بیان در ب  
 فیروز مند ایرگشت، و سید عالم اسپ چلاشت بر تکینه مختاره دیان مختار کرد و فریاد بیان  
 موکب ظفر داد و نیخت و عنان تافر ملامت بازگشت، و شاهزاده باسل سلطان محمد  
 ذوالفقار خان و بیان در فان ترد دامت نمایان و مستیز و آوریز شایان بظهور آورده جلوی زن

بر سر غیم رفتند و به میون هشت هالم کشان اسایس استقلال و بنای شبات و قاریمالان  
 متخلل گردانیدند از مشاهده ضعف و ناتوانی وزبون حالی چنان بازان خویش و غلبه حبیبی  
 شیران بیشه بیامت گونه تزیب بجال شاه شجاع راه یافته پائے استقلالش متراد  
 گردید در حال این حال ثبات و سکون با دشاده رستم دل مفتح شیخ و ظفر گردیده روای  
 نصرت و فیروزی از هب عنایت ایزدی بر شقة علیم اژدها پیکرشا چشتا و ظفر و زی  
 وزیدن آغاز کرد از پر و زین سپه سرگوی خاکسترنگیت و نکال پر تارک حال مخالف  
 بخت شاه شجاع بخلافت نام خویش ماندا صهاب جبن و بیهی چگان از معکره مردان  
 عماں تاقه هر بیت را خیست شرد و درین بندگانم مراد کام که بخطاب پر کرم خان امیاز  
 دارد و بعده دیگر فرصت وقت یافته از شاه شجاع جدا شدند و بر سهوی طالع و دلالت  
 بخت خود را بکب همایون رسانیده بسادت خاک بوسی مستعد گشتند و کوی نصرت  
 و گور که فتح خاقان نصرت کشیش ظفر لوا بلند آوازه گشته غلبه بیار کیادی در کاسه زرد  
 گون خاک بحبیبی ده بندگان حضرت فلی الہی صدادی این شیخ و ظالیع شکر و  
 پاس بندگاه نصرت بخشی حقیقی بودی ساخته در همان مکان و میدان خمیمه و خرگاه تامه و  
 ما و بر افزایش و غایم بے اندازه با تمامی توب غانه و آلات تحمل و هسباب بخت  
 شاه شجاع بسر کار خسرو جهان طیاع عائد گزید بیهی غانمکه بکلف و مشابهه ریب تحمل  
 و توکل و صیر و سکون درین معکره که از شهنشا پ خرد و خاقان فریدون فرسن و قوع پدری فته  
 از اندازه حوصله رستم زال بیرون بود و بر ارباب پوش و اصحاب فرنگ پیده است  
 که گر بختن حبوبت سنتگه و نصفت شب بدان نظر که حسن بخارش پذیرفت و بر هم زدن

نام شکر در خین گمی دهنجار نه کرد فرو را و فرام پیو دین اکثر سپاه و سپاهداران اگر همه  
 کو بستون و کوه البرز می بود از جانسته می رفت ابی عالم رهیب از آیات تقدیر  
 و آثار حکمت شاهزاده علی الا طلاق و آفریدگار آفاق است که این همه سرمایه پر دلی و تهور  
 دناده توکل و قوت دل و نیروسته باطن و حوصله فراخ و پایه ثبات و قرار و تحمل و تعالی  
 واعظ خین و خود را عقل والا در یک ذات اذین نور عیش شرف اجتماع پذیرد  
 و در دو دن تیموری و سلسله پادشاهی اذین قسم باشد این تیمور را می وندیده  
 و دقیقه سنجی و صلحت شناسی دیگر می بود خاسته و خانی جزو کل این همه صفات پسندیده  
 و صفات برگزیده درین سلسله حلیده و دور دن بیله پرگری عطانه فرموده عزیز می بود که  
 بعلم تاریخ و فن کتب سیر مرسو فی باشد و بر احوال سلاطین سابقه و خواقین سالفه اذین سلسله  
 علیه و دیا از فرمادایان جهان آگاهی یافته باشد تصمیق این معنی نماید و می داند که سخن  
 این فاکس افسوس الامر است و از لوت مداهنه و آش محظوظ آلاش مبالغه و اغراق می باشد معتبر  
 سه ولقد جمع الرحمن نیک مقاصد مصراع

### آنچه شاهان می بودند تو تهبا داری

در شان آنحضرت صادق می آید بالجمله حضرت توباده بوستان اقبال سلطان محمد  
 باجسته از امر ائمه فیض القدر به تخامشی شاه شجاع و اخراج آن جانباز بیگانه و انتزاع  
 گراییت از دست منسو باش شیخین فرموده خود بدولت و اقبال رأیت مراجعت مرتفع  
 گردید و فرمان خفر عنوان بنام شاهزاده خان و دیگر متقدمین مستقر الحلفت اکبر باشند  
 گفایت فتح و فیروزی اولیا شد دولت اید بیان و انتظام مخالفان هزیست و زمی هم

شرف افسدار پذیر فوت آن سرگردان وادی بی پاس و نویسید می دهندر اگر که از استماع اخبار ناملایم  
واراجیت و عالم لایکوت فیہا ولاجیلی منزل و هشتادند بس رکھے جمعیت و آلام رسانیدند

**وقوع استعمال نو اتر حرب و قبال که بتثافی در خاطره امیر**

**با وار اشکوه احصا ص باقیت حضرت همان چهی . بن**

## فیض فرمی

چون داراشکوه اند خود و ولایت ملکان گذشت خود را به ٹھٹھه رسانید ازانجا بجانب  
گجرات شتافت افراج بادشاہی کریدنیاں آن جناب اتفاقاً بودند برگشتند خلیل الدخان  
کر بحکومت ولایت پنجاب احصا ص داشت پدارالسلطنت لاہور شتافت بشیخ  
بیرد دلیر خان غیره عازم مدھکاره چهار پناه گردیدند و آن جناب چوبستان بے دان و  
آب ما مین ٹھٹھه و جزاگزه را بحکام جهد و سعی بفرادان محسن و عسرت در سچ و کربت طے  
کرد و بحوالی احمد آباد سرکشید شاہنواز خان ولد مرزا رستم صفوی ناظم صوبه گجرات عراق  
احلاص آمیز و قدرتمند ارسال داشته انہار اطاعت نمود و لاجرم آن جناب دیرسته  
توجه فرموده پنهانیکی بلده احمد آباد نزول نمود و شاہنواز خان نخست پران خود را فرستاد  
بعد از این خود نیز باستقبال شتافت و آن جناب در ساعت مختار داخل شهر شد و در  
حصارت دولت خانه بادشاہی نزول فرموده از شیخون خاص بادشاہی بنابر رهایت ادب  
پند پائیں ترکشست و شاہنواز خان مبالغه از حد بیرون بوده آن جناب را در جهر دکرد

بادشاہی نشاندہ مرکوز حاطو مکنون باطن آں جناب آں بوده کہ از رہا سلطان پورہ و بیدر با  
خود را بولایت دکن رسائیدہ دل دلایت لواحے افتخار برافرازد - درین اثناء رسیدن  
شاہ شجاع بفرادیں همباب پنیر و توجہ شاه فیروز چنگ بفرمیت محاربہ بدان ٹھوپستہ  
شیون یافتہ بعضے انجام ناماکم پر شہرت گرفت بنا بر این فرصت را خیانت دانسته  
پیش نہاد ہمت کرد اکبر آبادر رسائیدہ صباب پیروں آور دین بندگان  
اعلیٰ حضرت صاحب قران شافی از قلعہ اکبر آباد می داہماظہور رساند باستصواب شاه نواز  
خال بفرادیم آور دین محجیت و ہبہ تماع سپاہ توجہ برگاشت و قریب بیت ہزار سو  
در مظلل رہتیں مجموع گردیدند مقارن این حال جسونت سنگھ کا زکیہ آمال و قبلہ اقبال  
روئے ٹافتہ بو طین خود رفتہ بود تاہر خان نامہ راجپوتے کراز نوگران عمدہ و معمدا و بود  
زند دار ہشکوہ فرستادہ پیغام داد کہ محن بواسطہ ہوا خواہی و خیراندیشی آن حضرت از درگاہ  
حالم پناہ روئے تافتہ بیدنیجا رسیدام نقش بندگی و رقم عبودیت بندگان اعلیٰ حضرت  
بر صحیحہ دل نگاشتہ سر و جان را در راو اخہ حضرت فدا ساختہ ام دا یہ دے دارم کہ حقیقی  
تر بیت و نوازش آخہ حضرت بایں رسیدا زورہ خود ساقط گردانم - درین صورت مصلحت  
دولت آئیست کہ بہر چزو دتر بیں طرف نہ فست فرمائند تا در ملائست عالی مرتب  
جال فشانی و مراسم سربازی را بظہور بر سانم و بارا چوتاں کیہی و رشکر آئستہ و منتظر و صری  
سوکیب اقبال نشستہ چشم در راو آن حضرت دارم + دار ہشکوہ کہ رزو مندرجہ چین منصوبہ  
بود فلک راجحہ فنازہ را رام دانستہ فی الفود طبل کوچ نواخت و شاہنواز خان رائیز ملزم  
رکاب و مشیر خود را نیدہ بچڑاچ ستعال منازل پیاگو وید - پر تو آگاہی حضرت جہان غاہی

بریں خادم توانیه بعد از فتح مغارب کو چکوہ و پریست شاہ شجاع اعلام نصرت انجام چاہی  
اگر زیاد مرتفع ساخت. ولپس از بله منازل و قطع مراحل از گندم سو گله عبور فرموده از راه  
باری شکارکنان متوجه حضرت احمد گشت، شیخ میر و ولیر خان و صفت شکن خان که دارا  
شکوه را از ٹھٹھے گردانیده مراجعت نموده پودند در منزل باری رسیده بشرفت زین بوی  
قدس شرفت شده سر بر تخته تا طارم ووار بر افزایشند، و پهادر خان نیز از الرآ با دامد بساد  
ملازم است ارفع اعلاء مستعد گردید و راجه بھے سنگھ بنا بر اشارت اقدس را پیام د  
مراسلت باراجه جسمونت سنگھ مفترح گردانیده او را از دخامت موافقت و متابعت  
داراشکوه مستبیه ساخت او پیغام داد تقدیر کے که از تو بوقوع آمدہ تیجه آں خذ تخریب  
بنست دولت و سیاستیصال تو و ویرانی و خرابی ولاست و ملن تو نیست، ظاهرست کرو و  
وابیال از داراشکوه روئے تانزه ذکریت و نکال آن جانب را دریافتہ پائیں ہمہ تقدیر  
غلیظیم باسیے دولت پیوستن با سیاستیصال خود کو شیرن سنت. اگر از عقل و خرد بیسی  
داری و دولت و ناموسی خود را دولت می داری لپس و سیلاه شفاعت تقدیرات همی  
یا از بیں نخواهد بود که از رفاقت داراشکوه اجتناب نمایی و از از تکاب ایں امکنیت اور  
از آنی و خود را بر اعتماد ندارد مستقفار زده بتوہ و نایت پدرگاه شہنشاه جرم بخشی عذر  
نہیں رجوع نمائی۔ **فرد**

ذکر نئے پیدالاں بگر نیچوں تیر      ملن دکوئے صاحب لدان گیر  
جسمونت سنگھ چوں دیں باب بھیم خود تماں نمود و بگرد معاملہ خود برآمدہ  
زیستی سنجات غیر از بیں نیافت که بیقول ایں ہمی از رفاقت و مهر ای داراشکوه محترم و

لهم از فرد تا شامل نموده و گردید

مجتبی گردید لاجرم از این جانب متنفس گشته بوسیله راجه بچه سنگه عرض داشت  
 نداشت آمیز برگاو جهان پناه ارسال داشت و آن حضرت بنابری صلحت فلیم عخور جوید  
 جای تماد کشیده فریل آفریزش فرانخ ساخت دارا شکوه با امیر سه تیغهای رفاقت  
 جبوفت سنگه تند و تیز قطع مسافت نوده نزد ریک تر سیده بود و موقع آن داشت  
 که جبوفت سنگه تیغهای نوده احراز سعادت ملازمت گاید بخلافت موقع اثر سے از این معنی پریده  
 بگشت، لاجرم بور طره تحریر فرموده کسی طلب او فرستاده متواتر نشاہنامه خواست  
 آمیز صادر فرموده او بمنونی بخدمت نیکو خواه و دلالت طالع بیداره از این داعیه پهلوتی  
 کرد و دامن وقت خود را از اختلاط و آمیزش آن جانب درجهید و معامله را یک بوساخته  
 خود را اصلاً باییں کارآشناز ساخت - دارا شکوه پسر خود سپه شکوه را نزد داد فرستاد  
 بهیان غردد تاکید تمام نوشته که ما بمحبی است مدعا می‌نماییم این مخلصین خیر خواه خود را بجهنلیح  
 استعمال درین جارسانیده ایم اذ آینین مردمی و شیوه اصلت بعید است که بجهد خود  
 و فاذه کرد و از رفاقت پهلوتی کند - مصراج

### وفای عهد نکو باشد اربیل موزی

اما جبوفت سنگه اصلاً اقبال نمی‌نموده خود را دور نزد کشید و پرده جانب از پیش  
 چشم برداشته جانب صاف حواله نمود که من از فدویان درگاو جهان پناه ام از من یقین  
 رفاقت و همراهی داشتم از آنین عقل و درسم خود بعید است، بلکه ممنون باید بود که لاجرم  
 و متعرض ایشان نشده خود را بگذاشت که ایم لاجرم آن جانب از رفاقت داشت  
 او مایوس گشته باجسته که از احمد کا و همراه آورد و در این میان ایام است اندیخت، و لاجرم  
 بی شمار که از اطراف و جانب رجوع آورد و بودند از پهلوتی کردند جبوفت سنگه متفرق

شده تو پ توپ و قشوں قشوں با او طان و امکنه خود ناشتا فتند او تربیت خان حاکم اجیز  
 ملاحظه درود دار شکوه اجیز را گذاشتند هزار زید و جهان پناه گردید و سخنی مملکی محمد امین خان  
 که باده هزار سوار برجسته منجھ تعین شده بود برگشته چند متری عتبه ترشست او را  
 مشکره از قلعه ستحیل تا کوچه مدار دیواره لپست کشیده مورچال ترتیب ناده تو پ خانه  
 را بقاعدہ پیکار چیده مردم ناجا بجا تعین کرده منتظر مقابله نشد. بندگان حضرت  
 کوچ بکوچ متوجه اجیز شدند، تباریخ بیتیم جادی اثنی سی و نه ماچه لواسته چهار کشا  
 از افق قریب اجیز طالع گردید. و بعاصله دوکروه از مورچال غنیم مسکرا اقبال گشت، روند  
 شنست پرمل خان با یک صد و پنجاه جوان بر سر کوتل که از مورچال دار شکوه پاکروه معامله  
 داشت، شب برایں کوتل گزد رانید چون صبح دید قراولان مخالفان پیش آمد و بجنگ  
 پرستند. درین اثناء عدو انداد خان یاد و هزار سوار بجنگ جو رسیده بالائے کوتل نمکروه  
 بیامند و از جاشیب غیم قرادل خان قریب دو هزار سوار معرفه طلب پیش آمد و آتش مقابله  
 دلمهیب ساخت و از وقت صبح تا یک غنیم پیر رفته باهم چپکش و اشتد. مقارن  
 این حال بهادر خان و صفت شکن خان با توپ خانه رسید پر شتر قدم جدات نهادند و  
 از دنبال اینها پیش خانه والارسید بعاصله پاکروه که از مورچال غنیم پود و لتخانه همایوں  
 برآوردند و توپ خانه پادشاهی را در جائے مناسب مقابل اهدای تعبیره نمودند از مردم  
 تا دهم صبح از طرفین توپ و تفنگ را کار فرودند. از صدر لئے هزب زنهاست شدند  
 خوش لرزه در زمین و زمان اندلختند و در روز دوم چون صبح اجیال برآمدند از مردم

---

مله د) هگله جهان پناه مدب) جهان + مله (و) از اجیز شت تا طالع گردید + سکه درج اقبال

دولت دمید توپ خانه بادشاہی را ازین جابر و مسٹرنم مقدار پاکر و هجربی پیشتر و نه  
 واژه و جانب رو به رو توپ و تفنگ نموده بنامه بیانیت بسیار سے را از پادر آور نه  
 و قریب نیم روز از دست راست و دست چپ توپ خانه بادشاہی قریب رو به راه  
 سوار سلح از دیوار بست غنیم بردن آمده قدم جلادت پیشتر نهادند و ازین طرف هزاران  
 موکب اقبال رو به و سندۀ هنگامه مقابله را گرم تر کردندند و تیغ آبدار و منابع جگرد و زد  
 شعله با رسیان بر قدر خشنده رسیم سینه شگافی و جگرد وزی را تواند ساخت چهل خوشید  
 چهار تاب تیغ خود را به پیام مغرب دادند از معزکه روز روسه تافت و مشب شادروان  
 ظلمانی گرد و آفاق برا فراشتند دلیران تیغ زن و میاندار صفت شکن دست از خونریزی  
 و جگرد وزی باز درسته لفظی بیار امیدند اما هنگامه توپ و تفنگ و آتش بازی  
 بگان اندازه گرم گشته پنهان شتی که هزاران رعدیکبارگی در خودش آمده تمام شب چیزی صحبت  
 در کار بود و دو میل چهل شاهه انجنم با تیغ چهان گیر از سورچال مشرق برآمده اولیه نورانی بر  
 ساحب گیستی در تفع ساخت افراج بادشاہی رسیان بحر بتلاطم آمده بعزم رزم قال  
 بسیدان کارخ امیدند شیخ میره دلیر خان عقب توپ خانه قیام روزیدند و مزمارا چسبه شنگو  
 دست راست توپ خانه صفت کشید و پسران شائسته خان امیر الامر افراج خان را کو  
 دست راست میرزا بچه سنتگی قدم جلادت فشرندند و راجه روپ چند با جمع از احقران  
 کوه نزد قدم جلادت و بایست از جانب پکه مدار پیویگشته بالا سے آن کوه صعود نموده  
 حینما اثنا قریب دو هزار سواره نبرد آزما از سورچال داشکوه برآمده همیش بدرفع راجه  
 روپ چند گماشتند پسران شائسته خان جلادتے بکار بوده آن فوج غنیم مردانه در

آو نخستند بزود تیغ و سنان آنها را بازگردانیدند. درین هنگام پسران شانسته  
 بدنبال آن رو تا فیگان زیر کمان رفته مورچال را که در دامن کوچه ترتیب داده بودند می خلص  
 ساختند و خود در آن مورچال قائم شده طرح اقامت اند اختنند. درین هنگام شیخ میر و  
 میرزا راجه و دلیر خان با فوارج نصرت نشان از جانب پارع ابوسعید متوجه شده در غایب  
 جات دجلاء و سپس آمدند. و بهادر خان باده هزار سوار از طرف تلاشب را ناسگیر زیر کرد  
 هدآمد و فوجی از جانب غنیم قریب بدو هزار سپرکردگی شاه توار خان و قلیچ خان از مورچال آمد  
 با شیخ میر و دیگر سرپازان موكب اقبال روبرو شدند و آتش قیان سخت باشغال  
 در آمد. چنین از طرفین راه عدم پمودند. روز بزرگ قریب شده شاه نجات تبره خمالان  
 قریب شدن گرفت. درین اثنان لفظی از توب خانه غنیم که با هسته امام خواجی مغل مقرر بود  
 بسیمه شیخ سرخورده جان شیرین فداست را دوی نجات ساخت. دلیر خان دلیل از قدر  
 پیش نهاده بفتای سبب تحریر چگردند خمالان را از پیش پیدا شد. در بر سر دقت شاه نوازنها  
 که در مورچال خود بر بلندی قیام در زیده بودند که را بمقابل و محابه تحریف و تحریص می  
 نمود. رسیده بخندگ خارشگافت کارش را تمام ساخت و جسد او برداشته بفیل آمد  
 و قلیچ خان که شرایط صدر خان باشد زخمی است منکر برداشته در اثناه که در فرخود را  
 یک سوانح اخست. چون در جان جیس تیغ زین خاوری از همیل آن معركة محشر نمود گلوشه  
 مغرب شسته افت و شب سراز قات مشک نام گردیده باز از این سرمه  
 خود را په طرف متفرق گشتند. و باز زدن موكب جهان کشانی تمامی مورچال را بدبست آورد  
 در عسکر غنیم حاصلند. سرداران افواج با دشنهای روئی سچانی دار شکوه که بر جنده تلاشب  
 شد (به) از که بر جنده تلاشب (تبا) در پرده شب بر شسته افت و (رب) نهاده و آن جناب (بابی بجهش)

لشته تماشائے تردادت چاندمازی می نمود از هجوم افواج آن جناب وقت فرصت را  
 از مخفیات شمرده در پرده شب بدرفت، و خواتین حرم سرتے خود را پیش کردہ از  
 راه ناگور متوجه گجرات گشت، و آن چنان شد و تیرستافت که تا سر روز، هیکس از انجان  
 و محبت توجہ او آگاهی نیافت، و قلیچ خان چون بواسطه زخم داری طاقت سواری نداشت  
 در وقت شب خود را به سور چال صفت سنگ خان رسانید، و با آنکه زخمهاش را خوشنده  
 اما چون زخم کاری بود جان نبرده راه آخرت پیو و از حصول اینستخ نقاره شادی د  
 کوس بیارکبادی در شکر اقبال بلند آوانه گشت غلغله ظفر و طنطنه فیروزی و گنبد نیلگوی  
 چیزی و غایم ناخصوصی پ دیران عکس منصور گشت. و اکثر سے از ملانمان نامور  
 دارانی وسائل ایگخته بدرگاه عالم پیاہ التجا آوردند. و اما شکوه باعده و سے چند آواره  
 وادی را بارگشت. راجه بھ سنگھ و پیار خان با بیت ہزار سوار بیگانوشی آن جناب  
 مامور شده بدمبار امشتافت، و جبنت سنگھ چون از قایت خجالت و شرمساری  
 روئے حضور نداشت، حسپ التناس راجه بھ سنگھ سکونت صوبہ گجرات امیاز  
 یافته بدل ولایت رفت، اینستخ نامدار تبار بخ بیت و نہم جادی الٹانی ۶۹ نام  
 نصیب اولیائے دولت پاییلا گشت، بندگان حضرت چنان پیاہی بدولت دا قیال  
 تبار بخ چهارم حسب سند الیه عنان یکلان مراجعت بجانب دارالخلافت شا چهارم با  
 منعطف ساخت، ولپس از تقطیع مسافت سایه چتر زنگار برساحت دارالخلافت

---

د پیر مخفیم، بریند تالب لشته تماشائے واردات چاندمازی می نمود. از هجوم افواج فرست  
 را از مخفیات شمرده در پرده شب بدرستافت، سده (ج) یکلان - (ب) الرند - سده (ج) سایه  
 چتر زنگار - (ب) سایه اذنگار -

گستردہ دولت خادم ہمایوں از فرنزول وارثت ریح مکون در شک فرمائے طاریم بگوں  
 در کشیں سپہر تو قلموں گردید۔ آن حضرت بنائے سلطنت والائی براساس محدث  
 نہادہ ظلیل عالمفت دنوں پر مفارق طوالفت انام مبسوط اساخت، و تقویت دین  
 تیس و تر و تیج شرع حضرت سید المرسلین کہ برداں مقدسش ہزاراں درود و  
 آفریں آفرینیدہ زمان وزمیں با دہشت جہاں آراء کیا ہے بعیی بر گماشت جو جمع  
 صاحبہ کہمہ کہ بواسطہ تصاریحت از منه واروار و تماری ایام دوازی روزگار خل و فتوہ  
 تمام در بنا دار کان آن راہ یافته بود از جہت بے توجیہ و هدم توفیق سلاطین و حکام ضمیمه  
 بچھاں دیران و ضرب افراط و اکثر از انبیاء فرانزوایان گذشتہ مثل سلطان فروزانہ و  
 سلطان بیلول اوری واولادش بودند معابر توجہ عالم آراء خلیفة الرحمن تعمیمه  
 تھے میم آن پر خستہ بر تبة نوی رساید، و آنہ دہ دن و مذکان و خطبا و دیگر خدمہ از سرکار جہاں مأ  
 موظف گشته میم گردیدند و طلبہ علم یا نمازہ تحصیل علوم یومیہ خصاص یافتہ بجمع خاطر  
 تحصیل علم دینیہ استغفال و زیدند ہنگامہ تلمذ و تلمیذ و تعلم و تعلیم گرم گشته دین اسلام و  
 علوم دینیہ را و نتی و رواج پیدا کرد، و مقتضائے کریمہ اعزہ علی المؤمنین و اذلة علی  
 الکفرین در بارہ متابعین دین و پسے روان سنن سینیہ حضرت خاتم النبیین توجہ والا بغا  
 لقطعہ مہذول گشته اصحاب بدعت والحاد و تحریف ان صراط مستقیم شریعت غرا وزمرة  
 زمانیق اہل نفاق و طالقہ بے قید کہ درینہ و ستان شائع بودند تنبیہہ و سرائے لائی یافته  
 لئے (۱) از " و حکام ضمیمه " تا " بر تبة نوی رساید " تا (۲) و خطبا و دیگر خدمہ از سرکار جہاں  
 موظف گشته میم گردیدند۔ (۳) و خطبا و دیگر خدمت از سرکار جہاندار و ظائف میم کردند